

نگاهی به سیاست آمریکا در پیدایش اسرائیل

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت در نظام بین الملل ظاهر شد. پیش از آن، سیاست خارجی این کشور بسیار محدود بود، ولی پس از جنگ، واشنگتن در ابعاد سیاسی و نظامی در جهان فعال شد. تصمیم گیرندگان و صاحب منصبان آمریکایی در زمینه تحولات جدید جهانی و جایگاه ایالات متحده آمریکا در آن، خاورمیانه را به عنوان منطقه ای دارای اهمیت حیاتی و اساسی برای بازیگری جهانی خود انتخاب کردند، علت اساسی این انتخاب، به لحاظ وجود ذخایر نفت، موقعیت استراتژیک و جغرافیایی و مزایای بالقوه تجاری بود.

در سال ۱۹۴۷، خاورمیانه، شاهد حرکت و جنبش صهیونیست هایی بود که تلاش خود را برای ایجاد دولت یهود در سرزمین فلسطین متمرکز کرده بودند. در مقابل، فلسطینی ها و دولتهای عرب به مقاومت خود در برابر اهداف توسعه طلبانه و غیرقانونی اسرائیل می افزودند. انگلیس که از سال ۱۹۲۱، بزرگترین قدرت خارجی و اصلیتترین مداخله کننده محسوب می گردید، در این زمان توانایی مدیریت بحران خاورمیانه و بررسی این مشکل را در سازمان ملل از دست داده بود. بنابراین، ایالات متحده آمریکا به عنوان بازیگر اصلی و قدرت سوم

* دکتر ارسلان قربانی شیخ نشین، کارشناس مسایل خاورمیانه و عضو هیئت علمی وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری است. مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، جلد پنجم، ۱۳۷۹، صص ۱۰۰-۷۵.

مداخله کننده در درگیریهای منطقه ای به میدان آمد. واشنگتن از طریق اعمال نفوذ خود، طرح تجزیه فلسطین را به صورت قطعنامه ای در سازمان ملل به تصویب رساند. در گستره عمل، تصمیم دولتمردان واشنگتن در حمایت از طرح مزبور، به شناسایی دولت اسرائیل از جانب آمریکا منجر شد. چنین تصمیمی، سیاست آینده ایالات متحده آمریکا را در خاورمیانه تحت تاثیر قرار داد. روند سیاست و دیپلماسی آمریکا در ایجاد دولت اسرائیل و پیامدهای چنین سیاستی در این بخش، مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. فرضیه این نوشتار این است که حمایت آمریکا از تشکیل دولت اسرائیل به طور اساسی مبتنی بر ملاحظات سیاسی داخلی بوده و توجه به منافع ملی آمریکا در سیاست واشنگتن، دارای نقش اصلی نبوده است. به عبارت دیگر، سیاست آمریکا در روند پیدایش اسرائیل در راستای منافع آمریکایی ها نبوده است.

ظهور بحران در فلسطین

در سال ۱۹۴۷، فلسطین یکی از مهمترین مناطق درگیری در صحنه بین الملل و بویژه خاورمیانه بود. روابط اعراب - یهود، انگلیس - یهود، و انگلیس - اعراب به طور مشخص و جدی روبه انحلال و تیرگی بود. انگلیسی ها به جهت دادن قولهای متناقض به اعراب و یهودیان در زمینه اسکان فلسطینی ها، به تدریج در حال از دست دادن موقعیت و نفوذ سیاسی خود در منطقه به عنوان قدرتی بزرگ بودند، و نفوذ لندن در خاورمیانه در پی جنگ جهانی دوم مورد سؤال قرار گرفته بود. دولت انگلیس در مقابل خواسته های اسرائیل مبنی بر تشکیل دولت یهود بی تفاوت به نظر می رسید.^۱

در این شرایط پیچیده و وضعیت حاکی از زوال قدرت انگلیس در منطقه خاورمیانه، ایالات متحده آمریکا به عنوان بازیگر و قدرت اصلی خارجی در حل بحران فلسطین تجلی نمود. پیش از این دوره، ایالات متحده آمریکا دارای پایگاه مناسبی در دنیای عرب بود. سیاست به اصطلاح دفاع از ملل در حال رهایی از استعمار، موقعیت مناسبی را جهت تحکیم و گسترش نفوذ آمریکا در منطقه خاورمیانه به وجود آورده بود. از طرف دیگر، نتیجه تلاش و کمک آمریکا

در زمینه مسایل آموزشی و فعالیت مسیونرهای فرهنگی و عدم همکاری آمریکا در امور امپریالیستی و استعمار انگلیس، اغلب کشورهای عربی به واشنگتن به عنوان مدافع سیاست خودمختاری، حقوق بشر و آزادیهای دموکراتیک می نگرستند.

با وجود همه این مسایل و کناره گیری و عدم مداخله آمریکا در مسئله فلسطین، سیاستگذاران کاخ سفید در زمینه تشکیل دولت یهود و اسکان یهودیان در سرزمین فلسطین بی تفاوت نبودند. به عنوان نمونه، در ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۲، کنگره آمریکا یک بیانیه مشترک در زمینه حمایت از اسکان یهودیان در فلسطین را به تصویب رساند.^۲ و در مه ۱۹۴۳، فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا، پادشاه عربستان سعودی را متقاعد ساخت که به اعراب و یهودیان فرصت کافی داده شود تا دیدگاههای خود را قبل از هر نوع تصمیم گیری در زمینه حل مسئله فلسطین بیان کنند.^۳ در ژانویه ۱۹۴۴، بیانیه های مشابه در مجلس نمایندگان آمریکا و قطعنامه های مبنی بر حمایت آمریکا از تأسیس دولت اسراییل در سرزمین فلسطین صادر شد.^۴

یادآور می شود که به لحاظ شرایط خاص نظام بین الملل و مخالفت اعراب با ایجاد دولت یهود در قلب سرزمین اعراب، وزارت دفاع آمریکا کنگره را مجبور کرد تا به طور موقت از اجرای قطعنامه های مذکور جلوگیری نماید، اما در ماه اکتبر ۱۹۴۴، وزیر دفاع آمریکا، هنری ال استینج،^۵ از موضع قبلی خود مبنی بر مخالفت با قطعنامه های حمایت از اسراییل، عقب نشینی کرد و اعلام نمود به لحاظ آن که ملاحظات سیاسی بر امور نظامی برتری دارد موضوع باید بر اساس اولویتهای سیاسی - نه نظامی - مورد توجه و بررسی قرار گیرد. قطعنامه های مزبور دوباره به کنگره برگردانده شد، اما اجرای دوباره آن به تاخیر افتاد و در نهایت، به مداخله وزارت امور خارجه منجر شد. وزارت امور خارجه نگران عکس العملهای دیپلماتیک و سیاسی از طرف گروههای مخالف اسراییل بود و استدلال نمود که تصویب قطعنامه های مزبور در شرایط فعلی مبنی بر وضعیت عمومی بین المللی غیر عاقلانه است.^۵ در نتیجه، قطعنامه های مزبور برای همیشه کنار گذاشته شد. مسئله حمایت آمریکا از تشکیل

* Henry L. Stinch

دولت یهود و اسکان یهودیان در سرزمین فلسطین در زمان ترومن نیز مورد تأکید قرار گرفت. در این زمینه، ترومن، نامه‌ای به پادشاه عربستان سعودی مبنی بر حمایت ریاست جمهوری آمریکا از مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین نوشت:

«در پی جنگ جهانی دوم، مردم آمریکا از روند اسکان یهودیان در فلسطین حمایت کردند. بنابراین، کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که دولت آمریکا از ورود یهودیان آواره اروپا به خاک فلسطین حمایت کند و هدف این حمایت، تنها پناه دادن آنها نبود، بلکه تشکیل وطن ملی یهود را نیز شامل می‌شود.»^۶

این که موضع ترومن تا چه حدی طبیعی بود، خود جای بحث دارد، اما برخی از مقامات رسمی آمریکایی، مخالف این موضعگیری بودند. دو نفر از نمایندگان آمریکایی که در کنفرانس صلح پاریس شرکت داشتند، در زمینه مهاجرت بی‌قید و شرط یهودیان به فلسطین که نتیجه آن تبدیل دولت فلسطین به دولت یهود بود هشدار دادند. از دیدگاه این دو نماینده آمریکایی، گرچه برخی از برنامه‌ها و طرح‌های یهودیان قابل توجیه بود، اما موضوع اسکان یهودیان در سرزمینی دیگر که متعلق به آنها نبود، غیر منطقی به نظر می‌رسید. بنابراین، پیشنهاد آنها این بود که فلسطین به عنوان بخشی از سوریه باقی بماند و تنها بخش محدودی از برنامه‌های صهیونیست‌ها به اجرا درآید.^۷ اما علی‌رغم چنین مخالفت‌هایی، در دهه ۱۹۴۰، ایالات متحده آمریکا زیر نظر ترومن، متعهد به دفاع از صهیونیست‌ها در درگیری با فلسطینی‌ها شد. سیاست مزبور واکنشگتن، سبب تشدید مخافت افکار عمومی اعراب علیه آمریکا شد. بدین ترتیب، آمریکا حمایت خود را بین اعراب به عنوان قدرتی بزرگ و مداخله‌کننده از دست داد. در سال ۱۹۴۷، بریتانیا، موضوع فلسطین را در سازمان ملل مطرح نمود که به لحاظ نفوذ سیاسی آمریکا، بحران سیاسی در خاورمیانه اوج گرفت و به درگیری نظامی در فلسطین انجامید. بدین ترتیب، نه تنها مداخله آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ، آرامش و ثباتی را به همراه نداشت، بلکه به جنگ و بحران در منطقه منجر شد. این، اولین مرحله از پیامد سیاست خاورمیانه‌ای واکنشگتن بود که باعث تشدید کشمکش‌های منطقه‌ای شد.

سازمان ملل متحد و مسئله فلسطین

سازمان ملل متحد، یک کمیته خاص مرکب از ۱۱ عضو جهت بررسی و اظهار نظر در زمینه درگیری بین فلسطین و یهود تعیین نمود. اعضای مزبور از نمایندگان کشورهای استرالیا، کانادا، چکسلواکی، گواتمالا، هند، ایران، هلند، پرو، سوئد، اروگوئه و یوگسلاوی بودند که موظف شدند راه حلی برای بحران فلسطین ارائه دهند. اگر چه اعضای این کمیته بر سر اصول مشخص عمومی به توافق رسیدند، اما برای ارائه پیشنهادی مشخص موفق نبودند. بنابراین، دو طرح متفاوت را جهت حل بحران فلسطین ارائه کردند. در طرح اول - که اقلیت اعضا آن را قبول داشتند - پیشنهاد شده بود که انگلیس برای مدت یک سال در فلسطین باقی بماند و یک دولت فدرال مرکب از دولتهای یهود و عرب تشکیل دهد و قدس به عنوان پایتخت انتخاب گردد. طرح دوم - که مورد قبول اکثریت اعضا بود - اصل تجزیه فلسطین را مطرح می ساخت. بر اساس این طرح، فلسطین به دو دولت یهود و عرب تقسیم می شد که هر یک از دولتهای نامبرده از نظر امور سیاسی مستقل و از نظر امور مالی و واحد پولی، مشترک بودند. طبق طرح دوم، قدس به عنوان یک منطقه بین المللی، تحت حمایت سازمان ملل متحد اداره می شد.^۸

از آنجایی که هیچ یک از طرحهای نامبرده، منافع اعراب را تأمین نمی کرد و در جهت مخالفت با حاکمیت ملی فلسطینی ها بود، این دو طرح از طرف دنیای عرب مورد مخالفت کامل قرار گرفت، اما از طرف دیگر، اسرائیلی ها طرح دوم، یعنی طرح تقسیم فلسطین را پذیرفتند و آن را اساس دیپلماسی خود قرار دادند. حزب کارگر صهیونیستها به همراه دیوید بن گورین، با قدرت تمام از طرح جداسازی و تجزیه فلسطین حمایت کردند. آنها مطمئن بودند از آنجایی که اعراب، طرحهای سازمان ملل را نخواهند پذیرفت، بنابراین، این خطر که مرزهای طرح تجزیه (مرزهای فلسطین)، مرزهای اسرائیل خواهد بود، وجود ندارد.

موضوع بدیهی در دیپلماسی اسرائیل این بود که آنها طرح تجزیه فلسطین را تنها به عنوان وسیله ای جهت تشکیل دولت یهود به کار گرفته بودند و مطمئن بودند که در آینده از طریق جنگ و توسل به قوه قهریه، تمام مرزها را از دولت فلسطین خواهند گرفت. نخست وزیر

اسرائیل در این زمینه چنین می‌گوید: «قطعاً بین ما جنگی رخ خواهد داد و در میان جنگ، مرزها تغییر خواهد کرد.»^۹ ایالات متحده آمریکا نیز در دفاع از دو طرح پیشنهادی و این که چه موضعی را اتخاذ نماید، مردد بود و در این مورد، دوگانگی مشخصی بین تصمیم‌گیرندگان واشنگتن وجود داشت. در واقع، موضوع این بود آیا تأسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین با توجه به مخالفت اعراب و منافع حیاتی آمریکا در دنیای عرب، در واقع در راستای منافع ملی آمریکا است یا خیر؟ در این مرحله، سیاستگذاران و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا، باید واقع‌بینانه‌تر به قضیه می‌نگریستند تا به مشکلاتی که بعد با آن مواجه شدند، دچار نمی‌شدند.

نگرانی جهانی آمریکا: ارتباط منطقه‌ای خاورمیانه و منافع ملی آمریکایی‌ها

به لحاظ شرایط و ایستارهای خاص حاکم بر نظام بین‌الملل، ضروری است که دخالت آمریکا در خاورمیانه طی سالهای ۴۸-۱۹۴۷، در چارچوب وسیع بین‌المللی مورد بحث قرار گیرد. برای بیشتر دولتمردان آمریکا، سیاست واشنگتن در منطقه، تحت تأثیر موقعیت و سیاست قدرتهای بزرگ بود. این گروه اعتقاد دارند که ایالات متحده آمریکا باید بر اساس سیاست و مواضع دولتهای بزرگ، عملکرد سیاست جهانی خود را تکوین کرده و توسعه دهد، اما برخی دیگر از گروههای درگیر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آمریکا معتقد بودند که سیاست داخلی باید از منافع ملی برگرفته شود. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا و شوروی به عنوان دو قدرت بزرگ در صحنه بین‌المللی ظاهر شدند. طولی نکشید که اتحاد زمان جنگ میان این دو قدرت، به سرعت به جنگ سرد تبدیل شد. آمریکا و شوروی هر دو دارای منافع در خاورمیانه بودند که تضاد منافع آنها در چارچوب جنگ جهانی برای اغلب مقامهای رسمی آمریکا مشکل اساسی ایجاد کرده بود. اهداف اصلی سیاست خارجی آمریکا در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، برگرفته از مفهوم منافع ملی بود که عبارت بودند از:

۱- جلوگیری از نفوذ کمونیسم

۲- توسعه بانکها و شرکتهای تجاری

هر دوی این اهداف، ارتباط مستقیم با خاورمیانه داشت. علاوه بر این، در سالهای بعد از جنگ، دیدگاه حاکم و اصلی اتحاد جماهیر شوروی در چرخه سیاست خارجی، دولت انقلابی جهانی بود که منطبق با نظام بین المللی بوده و بر جهان حاکمیت داشته باشد. این نظر و نفوذ روس ها در مرزهای خارج از شوروی، تهدیدی بر ضد منافع آمریکا محسوب گردید. بنابراین، ایالات متحده آمریکا دخالت خود را به طور فعال در تمام نقاط جهان - بویژه خاورمیانه - گسترش داد. بدین ترتیب، هر نقطه از جهان که با مشکلی روبه روی می شد، از مداخله سیاسی و نظامی آمریکا در امان نبود.

جنگ داخلی در یونان، مصداق یکی از این سیاستها بود. واشنگتن، مسکو را از بابت کمک و تشویق گروه چپ محکوم نمود و سیاست بازدارندگی خود را تا حد «دکترین ترومن» وسعت بخشید. اساس سیاست بازدارندگی ترومن، کمک به ملت‌های جهان سوم، جهت حفظ وحدت و حاکمیت ملی ضد حرکت‌های متجاوزانه و تحمیل حکومت‌های استبدادی بود. در راستای دکترین ترومن، مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار کمک به یونان و ترکیه به عنوان اولین قدم در سیاست جدید بازدارندگی از طرف آمریکا، تضمین شد. در ۵ ژوئن ۱۹۴۷، جورج مارشال، وزیر امور خارجه آمریکا درخواست کمک مالی زیادی برای بازسازی اروپا نمود. کنگره آمریکا طرح مزبور را مورد تأیید قرارداد و مبلغ ۱۲ میلیون دلار به آن اختصاص داد.^{۱۰}

اما هدف اصلی تصمیم‌گیرندگان واشنگتن از کمک‌های مالی، فرهنگی و غیره، تحکیم نفوذ آمریکا در تمام نقاط جهان به ویژه منطقه استراتژیک خاورمیانه بود. آنچه که بعدها مشخص شد، بیانگر این مطلب است که سیاستگذاران کاخ سفید، نه تنها انگیزه دفاع از حقوق بشر را نداشتند، بلکه در صدد تثبیت منافع شخصی خود بودند. به عنوان مثال، سیاست خارجی آمریکا در ایران به مبارزه علیه روحانیت و اسلام متمرکز گردید و مشخص شد که آمریکا نه تنها نگران منافع ملت‌ها نیست، بلکه سیاست آن در زمینه مخالفت با باورهای ملی مردم است.

با گسترش و شدت جنگ سرد، سیاستمداران آمریکایی تلاش کردند تا سیاست مداخله‌گرایانه خود را در تمام نقاط دنیا از جمله در زمینه حل بحران فلسطین توسعه دهند.

در این مورد، سیاست داخلی از عوامل اساسی بود که بر تصمیمات ترومن در مورد تأسیس دولت اسرائیل اثری بسیار روشن داشت. در واقع، سؤال اساسی این است که آیا ترومن به نتایج دراز مدت بین المللی برای منافع آمریکا در زمینه سیاستش نسبت به فلسطین اندیشیده بود یا تنها تحت فشار موقعیت خاص حاکم قرار گرفته بود؟

گرچه ترومن از نظر ایدئولوژیک، به صهیونیسم متعهد نبود، از ایده اسکان یهودیان در سرزمین فلسطین حمایت می کرد و با توجه به عکس العمل گروههای طرفدار اسرائیل در آمریکا و بر اساس سیاست داخلی، بعدها طرفدار شدید اسرائیلی ها شد. او در این زمینه، خطاب به مسئولین وزارت خارجه گفت:

«آقایان من متأسفم. اما باید به صدها هزار نفر که منتظر موفقیت صهیونیست ها هستند، پاسخ دهم.»^{۱۱}

به نظر می رسد ترومن در ظاهر، نگران مسایل حقوق بشر یهودیان در سراسر جهان بود، اما به مشکلات حقوق بشر ناشی از سیاست خود در مورد مردم فلسطین توجه نمی کرد. علاوه بر این، در زمینه نگرانیهای ترومن در مورد حقوق بشر این سؤال مطرح می شود که چرا او اجازه اسکان یهودیان پناهنده «کشتار همگانی»^{*} را در قلمروی ایالات متحده آمریکا نداد؟ بنابراین، دخالت آمریکا به عنوان قدرت بزرگ در جهت حفظ و حمایت از قدرت کوچک منطقه ای، شکست او را در مدیریت بحرانهای منطقه ای نشان می دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

طرح تقسیم فلسطین و پیامدهای آن

پس از آن که گفتگوها در مورد فلسطین شدت یافت و انگلیس در این مورد کناره گیری نمود، رییس جمهور آمریکا به طور کامل دخالت خود را در این زمینه آشکار نمود و سیاست دفاع از اسرائیل و تشکیل دولت اسرائیل را به طور آشکار اعلام نمود. وی در این باره می گوید:

«هدف من از حالا و بعدها، تحقق اعلامیه بالفور و نجات قربانیان نازی است. سیاست آمریکا بنابر

تأمین صلح و تأسیس دولت یهود و اسکان یهودیان اروپا در آن است.»^{۱۲}

* Holocaust

اوج دخالت ترومن در دفاع از صهیونیست‌ها در امور سیاسی از پاییز سال ۱۹۴۶ آغاز شد. انتخابات کنگره آمریکا در نوامبر همان سال که منجر به پیروزی دموکراتها شد، زمان خوبی برای ترومن بود که سیاست خود را در مورد برنامه صهیونیسم به خوبی به اجرا درآورد.^{۱۳} او در یوم کیپور (یکی از روزهای مذهبی یهودیان، روز غفران و آمرزش که در دهه اول ماه اکتبر واقع می‌شود) بیانیه‌ای صادر نمود و در این بیانیه به مسئله مهاجرت یهودیان به فلسطین اشاره کرد و تأسیس دولت اسرائیل را در خاک فلسطین مورد تأیید قرار داد.^{۱۴}

با آن که رئیس‌جمهور و برخی از مشاوران سیاسی وی تمایل به حمایت از اسرائیل داشتند، بیشتر بازیگران اصلی مسئول در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، با سیاست مزبور مخالف بودند. بیشتر افراد تصمیم‌گیرنده در وزارت خارجه - بویژه بخش امور خاور نزدیک و بخش سیاستگذاری و خود وزیر خارجه - با نظر تأسیس دولت اسرائیل مخالف بودند آنها استدلال می‌کردند که روابط حسنه با اعراب ابزار تحکیم نفوذ انگلیس در خاورمیانه بود. حال پس از پایان دوران حاکمیت انگلیس و روی کار آمدن آمریکا به عنوان قدرت حاکم و بزرگ منطقه، واشنگتن باید روابط خود را با اعراب محکم می‌نمود. عمده‌ترین نگرانی وزارت امور خارجه آمریکا این بود که دفاع آمریکا از برنامه یهودیان، فرصت مناسبی را برای نفوذ روس‌ها در خاورمیانه فراهم خواهد آورد و ایجاد اتحادی میان مسکو و اعراب، در دسترسی آمریکا به بازار نفت منطقه، مانع بزرگی ایجاد خواهد کرد. براساس استدلال و نظرات برخی از صاحب‌نظران وزارت امور خارجه، دفاع از سیاست اسکان یهودیان در سرزمین فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل، خلاف اصل خودمختاری فلسطینی‌های عرب خواهد بود و چنین سیاستی در صورت عملی شدن، سبب عدم ثبات و بی‌نظمی در کل منطقه خاورمیانه خواهد شد.^{۱۵}

تنها وزارت امور خارجه نبود که مخالف تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین بود، بلکه وزارت جنگ و ستاد مشترک ارتش نیز با چنین اقدامی مخالف بودند. براساس نظرات ستاد مشترک ایالات متحده آمریکا، برای اسکان فوری یکصد هزار یهودی اروپایی در داخل خاک فلسطین، باید از نیروهای نظامی استفاده می‌شد که چنین وضعیتی، مستلزم

ایجاد تعهد و هزینه برای آمریکا بود.^{۱۶} آنها استدلال می کردند از هر اقدام مشکل آفرین در فلسطین باید اجتناب کرد. ستاد مشترک نیز همانند وزارت خارجه هشدار داد که در صورت مخالفت اعراب با سیاست خاورمیانه ای آمریکا در فلسطین، اعراب، وجوه مشترک خود را با شوروی توسعه دهند و مسکو جایگزین واشنگتن به عنوان قدرتی بزرگ در منطقه گردد. بدین ترتیب، در زمینه دسترسی غرب به نفت نتایج منفی پدیدار می شود.

بنابراین، ستاد مشترک نتیجه گرفت که ایالات متحده آمریکا به دلیل منافع امنیتی و حیاتی در منطقه باید از هر نوع اقدام و سیاستی که موجب جدایی غرب و خاورمیانه می شود، پرهیز کند.^{۱۷} نیروی دریایی آمریکا در زمینه مسئله نفت بسیار نگران و معتقد بود که دفاع آمریکا در ایجاد دولت اسرائیل در قلب دنیای عرب، دسترسی غرب به نفت خاورمیانه را به عنوان انرژی و منبع اصلی صنایع نظامی آمریکا و همچنین عامل اساسی در بازسازی اروپا مورد تهدید جدی قرار خواهد داد. بنابراین، موضوع گسترش کمونیسم، دسترسی آزاد به نفت خاورمیانه و ثبات منطقه ای از مباحث مهمی بودند که از طرف مخالفین با تأسیس دولت اسرائیل مطرح بود. هر کدام از این موارد، دارای منافع خاصی برای واشنگتن بود.

در حالی که سازمان ملل متحد، در حال طرح مسئله تجزیه فلسطین بود، تحرکات صهیونیستی در سطح وسیعی به چشم می خورد و بحران، به خاطر سیاست ترومن و سایر سیاستگذاران آمریکایی آغاز شده بود. این مطلب که آیا آمریکا، کشورهای دیگر سازمان ملل متحد را در جهت رأی به نفع طرح جداسازی ترغیب یا مجبور نمود، قابل بحث و بررسی است. در هفته اول گفتگوها، آمریکا، موضع قوی در دفاع از طرح تجزیه نداشت. واشنگتن تا ۱۱ اکتبر، حمایت خود را از طرح مزبور اعلام نکرد، اما از مدارک و اسناد چنین برمی آید که آمریکا در روزهای آخر قبل از رأی گیری، کشورهای دیگر را به دفاع از طرح مزبور دعوت کرد و عامل اساسی این حرکت نیز ترومن بود.^{۱۸} گرچه ترومن بعدها در خاطرات خود این مطلب را انکار کرده است، ولی سخن یکی از نمایندگان یهود مطلب را تأیید می کند که:

«عملکرد آمریکا در مسیر جدیدی قرار گرفته بود و نتایج دستورالعملهای ترومن، کمک

بسیار بزرگی به حفظ منافع ما می کرد.»^{۱۹}

در هر حال، در تحلیلی نهایی، باید این مطلب را یادآور شد که میزان فشار بر سایر کشورها از جانب آمریکا، شاید تأثیری کمتر از دفاع همه جانبه خود آمریکا از طرح مزبور، قبل از رأی گیری نداشت. هارویتز* عضو اصلی آژانس یهود در این مورد می نویسد:

«فضای بسیار مناسب و مساعدی که توسط آمریکا ایجاد شد، بسیاری از کشورهای دیگر را به دفاع از تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین ترغیب کرد. ایالات متحده آمریکا در لحظات آخر، نفوذ خود را اعمال نمود و در رأی گیری نهایی تأثیر بسیار زیادی نهاد.»^{۲۰}

مجله نیویورک تایمز در این مورد نوشت:

«کاملاً مشخص است که خط و مشی سیاست آمریکا، نقش اصلی را در تصمیم گیری مجمع ایفا نمود. بنابراین، سرنوشت تجزیه، اهمیت ویژه ای برای آمریکا دارد.»^{۲۱}

پس از تصویب قطعنامه تجزیه (قطعنامه شماره ۱۸۱) در نوامبر ۱۹۴۷، خشونت و درگیری بین اعراب و یهودیان بویژه در فلسطین گسترش پیدا کرد. آمریکا به عنوان قدرتی بزرگ، مسئول اصلی چنین شرایطی بود. سیاست واشنگتن در دفاع از طرح جداسازی فلسطین، نه تنها ثباتی به همراه نداشت، بلکه سبب جنگ، ناامنی و تشدید بحران در منطقه شد.

پس از پذیرش قطعنامه تقسیم فلسطین، هدف اصلی اسرائیل، کنترل مؤثر بر سرزمینی بود که از طریق طرح تقسیم بندی سازمان ملل به آنها واگذار شده بود. در پی تأسیس دولت اسرائیل در مه ۱۹۴۸، این موضوع هدف اصلی یهودیان - هم در جنگ داخلی با فلسطینی ها و هم در جنگ با اعراب - محسوب می شد. برای تحقق چنین امری، یهودیان به تسلیحات نظامی نیاز داشتند که البته مطمئن بودند می توانند از آمریکا تهیه نمایند، اما مشکل اساسی این بود که قبل از اعلام رأی سازمان ملل در زمینه طرح تقسیم، وزارت امور خارجه آمریکا پیشنهاد ممنوعیت ارسال اسلحه به خاورمیانه را کرده بود. چنین اقدامی، موجب این تصور در میان یهودیان شد که کابینه ترومن به تحقق طرح تجزیه کمک نمی خواهد کرد. وزارت امور خارجه آمریکا استدلال نمود که ممنوعیت ارسال اسلحه به اسرائیل در راستای

* Horowitz

سیاست دراز مدت و به منظور جلوگیری از هر نوع جنگ و درگیری اعمال شده است.^{۲۲} از طرف دیگر، واشنگتن برای ایجاد ثبات و امنیت منطقه‌ای جهت تحکیم نفوذ در خاورمیانه اهمیت خاصی قائل بود. پرهیز از هر نوع مسابقه تسلیحاتی برای حفظ منافع آمریکا، امری حیاتی بود، اما بعدها مشخص گردید که سیاست آمریکا کاملاً به بی‌ثباتی، تشنج و درگیریهای نظامی منجر شده است. تصمیم‌گیرندگان واشنگتن در اجرای سیاستی در جهت منافع خود موفق نبودند و به لحاظ نارساییهای موجود در سیاست خارجی آمریکا، واشنگتن در ایجاد صلح و ثبات منطقه‌ای به طور کامل شکست خورد.

سرانجام با وجود تحریم رسمی ارسال اسلحه به اسرائیل، یهودیان توانستند تسلیحات نظامی خود را به طور غیر مستقیم از طریق آمریکا تأمین نمایند. بدین ترتیب که با دریافت کمکهای مالی فراوان از آمریکا، از کشور دیگری اسلحه مورد نیاز خود را تهیه کردند. یهودیان، بیشتر تسلیحات نظامی و صنایع سنگین نظامی را از شوروی (از طریق چکسلواکی) و فرانسه دریافت کردند. اما همان طور که بعدها نخست‌وزیر اسرائیل، بن‌گورین، اعلام کرد، خرید اسلحه از مسکو و پاریس با هماهنگی و حمایت خود آمریکایی‌ها انجام گرفت:

«مسکو و پاریس از ما دلار می‌خواستند و آن هم تنها در یک کشور موجود بود؛ ما بسیاری از دلارها را از آمریکا گرفتیم.»^{۲۳}

شواهد و مدارک نشان می‌دهد که آمریکا نقش اصلی را در تأمین تسلیحات نظامی اسرائیل به عهده داشت و طی جلسات سری میان تصمیم‌گیرندگان واشنگتن و اسرائیل، مقرر شد که آمریکا از دادن کمک نظامی به اسرائیل خودداری ننماید.^{۲۴}

بسیاری از نویسندگان، موضوع ارسال غیر قانونی اسلحه از آمریکا به اسرائیل را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. برخی تحلیل می‌کنند که تسلیحات جنگی از طریق مؤسسه سون‌بورن^{۲۵} و سایر کارخانه‌ها از انبارهای ذخیره و سایر منابع آمریکا خریداری شده و به فلسطین ارسال می‌شد. تسلیحات مزبور، به عنوان لباسهای نظامی و لباس کار و غیره فرستاده می‌شد. برخی از نویسندگان می‌نویسند: با آن که ارسال اسلحه به اسرائیل از طرف

*Sonneborn Institution

ایالات متحده آمریکا بین سالهای ۴۸-۱۹۴۷ به صورت رسمی ممنوع بود، اما به طور سری تسلیحات نظامی زیادی در طول سالهای مزبور به اسرائیل ارسال شد تا از آن برای جنگ با فلسطینی‌ها در سرزمین فلسطین استفاده نمایند.

آمریکا، همچنین به ظاهر مخالف اعزام گروههای نظامی به جهت اعمال و اجرای طرح تقسیم فلسطین بود، اگر چه واقعیت این بود که صهیونیست‌ها جهت تضمین امنیت مرزهای خود به کمک خارجی و نیروی بین‌المللی نیاز داشتند.^{۲۵} نظریه حاکم در کاخ سفید این بود که حمایت سیاسی در اصل از حمایت نظامی جداست. براساس گزارشی که بخش برنامه ریزی و سیاستگذاری وزارت خارجه آمریکا ارائه داده بود، هر نوع کمک این کشور در زمینه اعزام گروههای نظامی به منظور تحمیل قطعنامه تقسیم فلسطین، برای مدت طولانی موجب خصومت شدید و عمیق نسبت به ایالات متحده آمریکا در بسیاری از کشورهای جهان اسلام خواهد شد. از نظر بخش مزبور، برخی از نتایج سیاست اعزام نیروهای نظامی به فلسطین جهت اجرای قطعنامه تجزیه فلسطین، عبارت بودند از:

۱- از دست دادن دسترسی به تسهیلات هوایی، دریایی و نظامی که قبلاً در اختیار انگلیس در خاورمیانه و منطقه مدیترانه بود.

۲- بسته شدن مؤسسات آموزشی-مذهبی آمریکا در خاور نزدیک. به عنوان مثال، دانشگاه آمریکایی در بیروت و قاهره.

۳- احتمال تلفات انسانی و خسارات ناشی از اعمال خشونت علیه شهروندان آمریکایی و منافع واشنگتن در منطقه و به خاطر مخالفت افکار عمومی با آمریکا تضمین کافی برای حمایت از منافع آمریکا از طرف دول عرب وجود نداشت.

۴- تهدید جدی برای موفقیت طرح مارشال. در آن زمان، تولید نفت از چاههای خاورمیانه به میزان ۸۰۰ هزار بشکه در روز بود. به منظور اجرای طرح مارشال، لازم بود که میزان تولید نفت به ۲ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. با توجه به این که هیچ نفتی از آمریکا و ونزوئلا یا از خاور دور به اروپا ارسال نمی‌شد و ایالات متحده آمریکا از قبل برای اجرای طرح مارشال و ارسال نفت از خاورمیانه، برنامه ریزی کرده بود.

۵- از دست دادن خطوط تجاری در منطقه خاورمیانه.^{۲۶}

همه موارد بالا، نگرانیهای واقعی آمریکا در زمینه حفظ منافعی در خاورمیانه و جهان بود. همان طور که بعداً اشاره خواهد شد، همه این موارد به عنوان مشکلات و موانع سیاست خارجی واشنگتن در خاورمیانه ظهور کردند و به علت نقص و نارساییها در سیاست خارجی آمریکا، دولتمردان این کشور نتوانستند یک دیپلماسی سازنده در منطقه اعمال نمایند. همان طور که سیاست فعلی حمایت آمریکا از اسرائیل و تلاش آن برای ایجاد صلح دو جانبه، نه برای خود آمریکاییها قابل تحسین است و نه صلح و ثباتی را در منطقه به همراه آورده است.

ترومن نیز از بروز احتمالات فوق، نگران بود. با وجود فشار از طرف گروههای طرفدار اسرائیل و صهیونیستهای آمریکایی و استدلال برخی از مشاوران رییس جمهور، ترومن همچنان متعهد به سیاست عدم ارسال نیروی نظامی آمریکایی به فلسطین بود.^{۲۷} اگر چه وی در خاطرات خود، فشار گروههای طرفدار اسرائیل را امری اجتناب ناپذیر و عاملی مهم در تصمیمات خود دانسته است:

«در پی تصویب قطعنامه تجزیه فلسطین، یهودیان همچنان به فشار خود در سازمان ملل ادامه دادند. افراد و گروهها از من خواستند که در مقابل اعراب قرار گیرم و انگلیس را از حمایت اعراب بازدارم. اما من با وجود فشارهایی که از طرف یهودیان اعمال می شد، به سیاست خود پایبند بودم.»^{۲۸}

گفتنی است که سیاستگذاری مستقل از خواسته های صهیونیستهای افراطی، به طور قطع، تأثیر مناسبی در موقعیت آمریکاییها در خاورمیانه داشت. ترومن در صورت یکی نمودن سیاست خود با اعراب و ایجاد یک موازنه میان فلسطینیها و یهود و عدم حمایت قوی از اسرائیل، موفقیت بیشتری را به دست می آورد.

جنگ میان اعراب و یهودیان در فلسطین، در طول هفته آخر سال ۱۹۴۷ شدت گرفت. به علاوه، آمادگی انگلیس جهت ترک منطقه در هفته اول ۱۹۴۸، این نظر را برای آمریکا روشن ساخت که تنها آمریکا به عنوان قدرتی بزرگ می تواند طرح تقسیم را به انجام رساند. از طرف دیگر، مقامهای عالیرتبه رسمی اعلام نمودند که در صورت بروز جنگ و دفاع آمریکا از

اسرائیل، منافع آمریکا مورد تهدید قرار خواهد گرفت. در چنین وضعیتی، شرایط بین‌المللی به صورت درگیری سرد بین آمریکا و شوروی بود. واشنگتن نگران اوضاع در ایتالیا بود که احتمال روی کار آمدن یک رییس‌جمهور از طرف کمونیستها در آن جا زیاد بود. بحران جاری چکسلواکی و برلین نیز بر این قضایا اضافه می‌شد. پس ترومن نگران بود که وقوع جنگ، همزمان در اروپا و خاورمیانه، برای دولت او مشکل ایجاد کند. بنابراین، در تلاش بود که از وقوع هرگونه جنگ و ستیزی در خاورمیانه جلوگیری نماید. بدین ترتیب، نظر به این که درگیری نیروی نظامی آمریکا در فلسطین دخالت آمریکا در اروپا را کاهش می‌داد، ضرورت جلوگیری از جنگ و ارسال گروه‌های نظامی جهت اجرای قطعنامه، به طور کامل آشکار بود.

طرح قیمومیت و شناسایی دولت اسرائیل

در شرایط بحرانی در فلسطین و تشدید تنش‌های بین‌المللی در تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۴۸، سفیر آمریکا در سازمان ملل، طرح جدیدی را به سازمان ملل ارائه کرد. آقای وارن آستین* به طور رسمی، طرح تجزیه را به شورای امنیت سازمان ملل ارائه نمود. در صورت تصویب چنین طرحی توسط شورای امنیت، قطعنامه تقسیم فلسطین فاقد اعتبار می‌شد. سخنرانی آستین، درست قبل از جلسه سری بین ترومن و یکی از رهبران صهیونیسم انجام شد. جلسه مزبور، طبق درخواست رهبران صهیونیسم جهت کمک دوستانه به اسرائیل تشکیل شده بود. سخنرانی و نظرات آقای آستین، ترومن را درین بست بزرگی قرار داد.

برخی از تحلیلگران معتقدند ترومن از طرح جدید مطلع نبود، اما بعضی از مدارک نشان می‌دهد که وی از طرح وزارت خارجه مطلع بود و حتی این مسئله را در خاطرات خود آورده است. اما این که چه زمانی وزارت خارجه پیشنهاد خود را به سازمان ملل ارائه کرد، امری بود که از ترومن پوشیده بود. با وجود همه این موارد، ترومن در تلاش بود تا خود را از طرح مزبور دور نگه دارد.

عکس‌العمل یهودیان چه در داخل آمریکا و چه در خارج، نسبت به طرح قیمومیت کاملاً

*Warren Austin

منفی بود. یکی از رهبران صهیونیست‌ها در این زمینه بیان کرد:

«حال، تنها زمانی است که دولت اسرائیل باید تشکیل گردد، در غیر این صورت هیچ زمانی تشکیل نخواهد شد.»^{۲۹}

دبیر کل سازمان ملل، ایالات متحده را تشویق کرد تا طرح قیمومیت را بپذیرد. به هر حال، بدون در نظر گرفتن عکس‌العمل یهودیان و دبیر کل سازمان ملل، منافع ملی آمریکا به سیاست داخلی آن مقدم بود و طرح قیمومیت می‌توانست در رسیدن به اهداف منطقه‌ای به آمریکا یاری رساند. شورای امنیت پس از چند جلسه بحث و مشورت، در نهایت به تصمیم مشخصی نرسید. به دلیل تضاد سیاست داخلی با طرح قیمومیت که در باطن باعث تشنج و بی‌نظمی می‌شد و همچنین به سبب آن که انتخابات ریاست جمهوری باید در سال ۱۹۴۹ انجام می‌شد، مشاورین اصلی ریاست جمهوری، ترومن را به اتخاذ سیاستی به نفع صهیونیست‌ها تشویق نمودند. مشاورین مزبور استدلال می‌کردند که جهت تضمین حمایت یهودیان در انتخابات، بویژه در نیویورک و به لحاظ جبران کمبودهایی که در اثر قیمومیت ایجاد شده بود، بدیهی است که ترومن از نظر یهودیان، در مورد تشکیل دولت اسرائیل حمایت کند.^{۳۰} سرانجام تلاش‌های موفقیت‌آمیز آنها به شناسایی دولت اسرائیل از طرف ترومن انجامید.

شناسایی دولت اسرائیل

در ۱۴ مه ۱۹۴۸، اعلامیه دولت آمریکا مبنی بر شناسایی دولت اسرائیل صادر گردید. ایالات متحده آمریکا، زمانی اعلامیه مزبور را صادر نمود که مجمع عمومی سازمان ملل در حال بررسی و گفتگو در مورد طرح قیمومیت بود. بنابراین، تصمیم گیرندگان کاخ سفید بدون توجه به نتایج بررسی سازمان ملل، دولت اسرائیل را به رسمیت شناختند. پس از آن که مسئولین اسرائیلی، استقلال خود را اعلام کردند، رئیس‌جمهور آمریکا شناسایی رسمی دولت اسرائیل را به عنوان دولت دو فاکتو اعلام کرد. این شناسایی سریع، از لحاظ زمانی، واجد اهمیتی

خاص بود. آقای والتر ایتان^{۲۱} مورخ و دیپلمات اسرائیلی در این زمینه چنین بیان می کند: «بدون شناسایی دولت اسرائیل از طرف آمریکا، دولتی وجود نداشت. اگر دولتهای دیگر، اسرائیل را به رسمیت نمی شناختند، موجودیت اسرائیل از بین می رفت. پس شناسایی سریع دولت اسرائیل از طرف دولتهای بزرگ دنیا واجد اهمیت خاص امنیتی برای اسرائیل بود... شناسایی توسط آمریکا، یک معجزه بود که به تولد دولت اسرائیل انجامید.»^{۲۱}

ترومن، در واقع با حرکت سیاسی مبتنی بر نظر یهودیان آمریکا، واشنگتن را به عنوان یک مدافع همیشگی اسرائیل معرفی کرد. تصمیم مزبور، بیانگر عدم توانایی ترومن در اتخاذ سیاست متعادل و ایجاد توازن در خواسته های یهودیان و مردم فلسطین بود؛ تصمیمی که همواره سیاست خاورمیانه ای آمریکا را در هاله ای از ابهام و سؤال قرار داد.

تصمیم ترومن، موجب بروز مخالفت های گوناگون از طرف وزارت خارجه و مقامات رسمی دیگر شد. مخالفین، اقدام خیلی سریع رییس جمهور را مورد سؤال قرار دادند. آقای آستین، آن را اقدامی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری بیان کرد. از دیدگاه منتقدین، رییس جمهور با چنین اقدامی به اهداف خود نمی رسید و اعتماد عمومی او به تدریج سلب می شد.^{۲۲}

علت مخالفت اصلی با تصمیم ترومن، را می توان افزایش خصومت اعراب، تشدید جنگ سرد و پیدایش بحران در خاورمیانه نام برد. از طرف دیگر، شناسایی سریع اسرائیل از جانب واشنگتن در راستای تأمین منافع اصلی واشنگتن نبود.

همه افرادی که از اقدام سریع آمریکا مبنی بر شناسایی اسرائیل حمایت کرده و یا مخالف آن بودند، معتقدند که تصمیم ترومن بر اساس دیدگاه های سیاست داخلی بود، نه در نظر گرفتن منافع ملی آمریکا. او اعتقادی به منافع ملی آمریکا نداشت. بدون تردید او باور داشت که شناسایی دولت اسرائیل، ارتباطی با مسایل امنیت ملی و صلح جهانی ندارد. دیدگاه او این بود که سیاست اتخاذ شده، از طرف وی، نه تنها صدمه ای به سیاست داخلی و روند حاکم بر منافع ملی، وارد نخواهد کرد، بلکه موضع آمریکا را در صحنه بین المللی

* Walter Eytan

مستحکم می‌نماید، اما آنچه در شرایط فعلی مشخص شد، دیدگاه ترومن را نقض می‌کند. به علاوه، نتایج سالهای بعد از تأسیس اسرائیل نشان می‌دهد که دفاع ترومن از تأسیس دولت اسرائیل، به معنای عدم تلاش و توجه او در زمینه دولت عرب فلسطینی بود که در طرح تقسیم فلسطین سال ۱۹۴۷ مورد توجه قرار گرفت.

سیاست و دیپلماسی ترومن، وضعیتی دوگانه و نقصهایی در اصول و عمل سیاست خاورمیانه ای آمریکا به جای گذاشت. رییس جمهور آمریکا خود را از لحاظ اصولی و نظری، به قطعنامه ۱۸۱ متعهد کرده بود، اما در عمل، به تعهد خود عمل نکرد و به مسئله فلسطینی ها و دولت فلسطین توجهی نداشت و در ایجاد موازنه در استراتژی و خواسته های فلسطینی ها و اسرائیلی ها شکست خورد. بنابراین، او مسئول بروز تشنج و بحران در خاورمیانه است.

در پی شناسایی اسرائیل، رییس جمهور آمریکا، تصمیمات متعددی در جهت حفظ منافع دولت جدید اسرائیل اتخاذ نمود. اولین تصمیم، دعوت رسمی رییس جمهور جدید اسرائیل به آمریکا بود. در این ملاقات رسمی، دولت آمریکا متعهد شد که مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار وام در اختیار اسرائیل قرار دهد و این تصمیم، با عنوان اعلامیه رسمی کاخ سفید مبنی بر پرداخت مبلغ مزبور مورد تأیید قرار گرفت.^{۳۲} این، اولین قدم آمریکا در حمایت مالی از اسرائیل بود. دومین تصمیم که بر خوشحالی اسرائیلی ها افزود، ایجاد رابطه دیپلماتیک میان آمریکا و اسرائیل - با تأسیس دفتر سیاسی در تل آویو - بود. به دنبال تصمیمات مزبور، کنوانسیون ملی دموکراتیک، طرحهای متعددی در حمایت از اسرائیل ارائه کرد. اسرائیلی ها و یهودیان آمریکا، از حمایت قوی صد در صد خرسند بودند. بنابراین، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۴۸، در واقع، ارتباطی قوی بین یهودیان جامعه یهودیان آمریکا و حزب دموکرات ایجاد شد. گفتنی است که این، همان حزبی بود که تا اواخر دهه هفتاد در جهت حفظ منافع اسرائیل گام برداشت. در زمینه پذیرش اسرائیل در سازمان ملل متحد نیز، ایالات متحده آمریکا، تلاشهای زیادی به عمل آورد و سرانجام در ۲۴ فوریه ۱۹۴۹، اسرائیل به عضویت سازمان ملل در آمد. موضوع دیگر، لغو تحریم نظامی و ارسال اسلحه به اسرائیل از طرف آمریکا بود. سیاستمداران آمریکا معتقد بودند که تحقق بخشیدن به چنین موضوعی،

برابر با اعلام جنگ علیه اعراب است.

نتیجه اصلی سیاست آمریکا در شناسایی سریع اسرائیل - بدون در نظر گرفتن حقوق فلسطینی‌ها - تبدیل جنگ داخلی در فلسطین به جنگ رسمی علیه اسرائیلی‌ها بود. در پی تأسیس دولت اسرائیل، حدود ۷۷۰ هزار فلسطینی مسلمان و مسیحی آواره شدند. پس از پایان جنگ، اسرائیل اجازه ورود این آوارگان را به فلسطین نداد و مسئله پناهندگان فلسطینی، یکی از مسایل عمده خاورمیانه گردید. بیشترین پناهندگان در کمپهایی در سوریه، لبنان، اردن، غزه و ساحل غربی زیر نظر سازمان ملل اسکان داده شدند. اساس سیاست اسرائیل، کاهش جمعیت اعراب در پی جنگهای مختلف بود. طبق تحقیقات انجام شده یکی از محققین اسرائیل، ۷۰ درصد ۴۰۰ هزار فلسطینی به دنبال عملیات نظامی یهودیان، فلسطین را ترک کرده‌اند.^{۳۴} و سرویسهای امنیتی وزارت دفاع اسرائیل چنین وضعیتی را تأیید می‌کنند. به غیر از حمله‌های نظامی آشکار علیه شهروندان فلسطینی که به وسیله نیروهای دفاعی اسرائیل سازماندهی می‌شد، ترورهای مختلفی تحت رهبری گروههای زیر زمینی، علیه فلسطینی‌ها انجام شد. فاحشترین و فجیعترین عملیات تروریستی یهودیان، کشتار بیش از ۲۵۰ نفر از مردان و زنان سالخورده و کودکان در روستای دیرباسین است. نتیجه این قتل و کشتار، پراکندگی جمعیت فلسطین بود. مناخیم بگین در کتاب خود می‌نویسد که چگونه کشتار دیرباسین، بر ترس و وحشت اعراب افزود. جمعیت فلسطینی که خطر اصلی برای دولت اسرائیل محسوب می‌گردید، از فلسطین آواره شدند. بگین این کشتار را گذر از تلخیها و نیل به شیرینیها یاد می‌کند.^{۳۵} او همچنین ادعا می‌کند که ترور ناشی از کشتار دیرباسین، دولت جدید اسرائیل را قادر ساخت تا به دور از مخالفت‌های اعراب فلسطینی، موضع خود را مستحکم نماید.

موضع رسمی اسرائیلی‌ها در مورد بازگشت پناهندگان، زمانی تحقق می‌یافت که اسرائیل در مرزهای خود با تمام اعراب امنیت داشته باشد، اما مشخص بود که اسرائیل هیچ‌گاه تمایلی به بازگشت فلسطینی‌ها به سرزمینشان را نداشت. در این راستا در سال ۱۹۴۹ قطعنامه شماره ۱۹۴ سازمان ملل مبنی بر بازگشت فلسطینی‌ها به سرزمینشان و یا

پرداخت غرامت به آنها عنوان کرد که مورد مخالفت اسرائیل قرار گرفت. ایالات متحده آمریکا اگر چه به قطعنامه مزبور رأی داده بود، ولی در عمل، همانند قطعنامه ۱۸۱ برای تحقق آن تلاشی نکرد.

بدین ترتیب، واشنگتن بار دیگر تضاد در تئوری و عمل سیاست خود را آشکار ساخت. با وجود مخالفت سازمان ملل متحد از طریق قطعنامه های متعدد و مخالفت دول عرب و خود فلسطینی های ساکن کشورهای عربی، تنها سیاستمداران کاخ سفید، مشوق سکونت فلسطینی ها در کشورهای عربی بودند.

از جانب اسرائیل، بیت المقدس به عنوان بخشی جدانشدنی از دولت اسرائیل محسوب می شد و حتی اسرائیلی ها با بین المللی کردن این سرزمین - که در قطعنامه تجزیه فلسطین نیز آمده بود - مخالفت کردند. اسرائیل، بیت المقدس غربی را در جنگ ۱۹۴۸ و بیت المقدس شرقی را در ژوئن ۱۹۶۷، تصرف و اعلام کرد که قدس به عنوان شهری یکپارچه و پایتخت ابدی اسرائیل است. دولت اسرائیل در سال ۱۹۸۰ به طور رسمی بیت المقدس شرقی را ضمیمه خود کرد. ایالات متحده آمریکا در این زمینه، سیاست مشخصی که بیانگر نقش یک قدرت بزرگ مداخله کننده باشد، از خود نشان نداد، اما بر خلاف اصول اعلام شده خود، در صدد برآمد تا به اسرائیل رسمیت بخشد. سیاست واشنگتن در این زمینه، مخالف سیاست سازمان ملل بود.

نتیجه گیری

این بحث مشخص می کند که حمایت آمریکا از ایجاد دولت اسرائیل، به طور اساسی و بنیادی مبتنی بر دیدگاههای سیاسی داخلی بود، نه بر اساس محاسبات مربوط به منافع ملی آمریکا. در واقع، اکثریت وسیع تصمیم گیرندگان کاخ سفید، حمایت آمریکا را از ایجاد دولت یهود در سرزمین فلسطین متضاد با منافع حیاتی تمامی آمریکا تلقی کردند. کلید فهم این موضوع را که چگونه و چرا تصمیمات اساسی در مورد مسئله فلسطین در سال ۴۸-۱۹۴۷ اتخاذ شد، می توان در نقش رییس جمهور آمریکا به عنوان بازیگر اصلی روند تصمیم گیری

یافت. نکته جالب توجه در این زمینه، این است که تصمیمات ترومن در مورد مسئله فلسطین، بدون نظرات مشورتی و یا اجماع کنگره گرفته شد و به طور کامل با توصیه های مقامات رسمی وزارت خارجه و وزارت دفاع در تضاد بود. این مطلب، بیانگر این است که گرچه تصمیم گیری در زمینه سیاست خارجی، مربوط به وزارت خارجه است، اما رییس جمهور، تصمیم نهایی را اتخاذ می کند.

در حقیقت، می توان گفت که یک سنت دیرینه در تثبیت نقش کلیدی رییس جمهور در تاریخ سیاستگذاری آمریکا وجود دارد که در نیمه دوم قرن بیستم، این نقش، قوت بیشتری پیدا کرده است. کنگره، در حقیقت، نقش اساسی و ابداعی ندارد و بیشتر، دارای نقش انفعالی است، اما در زمینه حمایت مالی تصمیمات خارجی، نقش اساسی ایفا می کند و این نقش از جهت قدرت قانونی آن و نفوذ و قدرت سیاسی لابی طرفدار اسرائیل در آن می باشد. چنین روندی همواره در سیاست خارجی آمریکا نسبت به خاورمیانه حاکم بوده است و بویژه در دوره پس از جنگ ۱۹۶۷، خیلی برجسته و چشمگیر می نمود، اما هیچ رییس جمهوری مانند ترومن در اتخاذ تصمیمات مربوط به سیاست خاورمیانه ای آمریکا مستقل عمل نکرده است. اگر چه هنری کسینجر، مشاور امنیت ملی نیکسون در طول سالهای ۷۴-۱۹۶۹ نیز دارای چنین نقشی بوده است.

بدین ترتیب، وقتی که سخن از گفتگو درباره آمریکا و اسرائیل می شود، این نکته را نمی توان انکار کرد که چنین روابطی، ریشه در سیاست داخلی آمریکا دارد و می توان گفت که هیچ یک از دولتمردان آمریکا نتوانسته است از طریق قرارداد دادن اسرائیل به عنوان سرمایه استراتژیک برای ایالات متحده آمریکا در جهت منافع ملی آمریکا در خاورمیانه جامه عمل بپوشانند. انگیزه های ترومن صد در صد برگرفته از محاسبه های سیاست داخلی آمریکا است. چنین عملکردی به طور چشمگیر و مؤثر، موقعیت این کشور را در خاورمیانه متزلزل ساخت و موجب تیرگی روابط آمریکا با اعراب و تضعیف سیاست واشنگتن در صحنه بین الملل گردید. پیدایش اسرائیل، به درگیری بین فلسطینی ها و یهودیان منجر گردید که سالها خشونت، بی ثباتی و جنگ را در خاورمیانه به دنبال داشت و منطقه را به صحنه درگیری قدرتهای بزرگ

تبدیل کرد. اعراب به لحاظ حفظ منافع امنیتی خود در قبال اسرائیل، روابط خود را با روسیه تحکیم بخشیدند. علاوه بر این، نقش آمریکا در پیدایش دولت اسرائیل و حمایت‌های بعدی او از دولت جدید، به مخالفت افکار عمومی اعراب با سیاست واشنگتن و ایجاد موانع پی در پی برای حفظ منافع ملی آمریکا در جهان عرب منجر گردید.

اوج درگیری میان فلسطینی‌ها و یهودیان در جنگ، میان ناسیونالیست‌های فلسطینی و ناسیونالیست‌های یهودی بود که هر دو مدعی سرزمین فلسطین بودند. ایالات متحده آمریکا در این درگیریها، تنها و کاملاً از یک گروه - یعنی یهودیان - حمایت کرد. چنین سیاستی، عملکرد و بازیگری آمریکا را به عنوان قدرتی بزرگ در اتخاذ استراتژی گروه‌های درگیر، مورد سؤال قرار داد. سؤال اساسی این است که چرا و چگونه فلسطینی‌ها - که خانه و سرزمین خود را از دست دادند و وضعیت امن را و نهادند و از سرزمینی که به آن علاقه تاریخی و فرهنگی داشتند، آواره شدند، مشروعیت تشکیل دولت را از دست دادند، ولی مهاجرت یهودیان از تمام دنیا به سرزمین فلسطین به عنوان یک حق قانونی قلمداد گردید. بنابراین، جای تعجب نیست که اعراب با تشکیل دولتی بیگانه در قلب مرزهایشان مخالفت می کردند. اگر چه دول عرب به تدریج در صدد پذیرش اسرائیل به عنوان واقعیتی تحمیلی هستند و از سال ۱۹۸۲ همه آنها چنین تمایلاتی را در زمینه ایجاد صلح با اسرائیل، ابراز کردند، اما فلسطینی‌ها همچنان آواره هستند و در دنیا مورد تبعیض قرار گرفته اند. تلاش اسرائیلی‌ها در عدم شناسایی و مشروعیت خود مختاری فلسطینی‌ها و وادار نمودن سیاستمداران واشنگتن به انکار ناسیونالیست‌های فلسطینی و حتی بازداشتن آمریکایی‌ها از گفتگو با رهبران فلسطینی، ترازوی بزرگی در سیاست خارجی آمریکا محسوب می گردد.

در خاتمه، در پی سیاست انهدام اسرائیل که پس از جنگ ۱۹۴۸ بین اعراب قوت گرفت، ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسید که نسبت به حفظ امنیت و حیات اسرائیل، تعهد اخلاقی داشته باشد. چنین تعهدی، به عنوان جزئی از منافع ملی آمریکا محسوب می گردید. تعهد مزبور، در عمل، تفوق کامل نظامی اسرائیل را در قبال تمامی دنیای عرب، تضمین نمود. در خلال دهه ۱۹۵۰، واشنگتن، زمینه چنین تفوقی را از طریق تشویق فرانسه،

کانادا و سایر کشورهای غربی در تأمین تسلیحات نظامی اسرائیل با حمایت مالی آمریکا به وجود آورد. نتیجه چنین سیاستی، برتری کامل نظامی اسرائیل بود که به عنوان ابزاری در جهت اهداف توسعه طلبانه در اختیار اسرائیلی ها قرار گرفت و اسرائیل قوی توانست با در دست گرفتن تسلیحات مدرن و قدرت نظامی از طریق سیاست بازدارندگی متکی به توان نظامی، ابتکار «سیاست چانه زنی» را در گفتگوهای صلح خاورمیانه به عهده گیرد، اما تحقق چنین امری، نه تنها منافع آمریکا را تأمین نکرد، بلکه به جنگ و تشدید بحران در خاورمیانه منجر گردید.



پاورقی‌ها:

۱- جهت اطلاع بیشتر از موقعیت انگلیس در این دوره مراجعه کنید به:

Charyl A. Rubenberg, *Israel and American National Interest: A Critical Examination*, Chicago University of Illinois press, 1989, pp. 27-28.

2. M. Moore, Congressional Resolution Favoring the Establishment in Palestine as a National Home for the Jewish People, "Congressional Record, 1914-1956," Princeton: Princeton University Press, 1958, pp. 67-89.

3. J., C. Hurewitz, *The Struggle for Palestine*, New York: Schocken Book, 1980, p. 213.

4. Ibid.

5. Ibid, pp. 213-14.

6. R., J. Ponovan, *Conflict and Crisis: The Presidency of Harry S. Truman, 1945-1948*, New York: W. W. Norton, 1977, pp. 321-455.

۷- جهت اطلاع از تجزیه و تحلیل بیشتر در این زمینه ببینید:

Thomas M. Davis, "The King-Crane commission and the American Abandonment of self Determination", *American-Arab Affairs*, summer 1984, No. 9 pp. 55-66.

۸- ر.ش. به:

M. Moore, "Excerpts from the Report of the United Nations Special Committee on Palestine", UN Documents, pp. 259-312.

۹- جهت اطلاع از دیدگاه نخست وزیر اسرائیل و تجزیه و تحلیل بیشتر در این زمینه مراجعه شود به:

Ilan Halevi, "Israel and the Question of Palestine", *Arab Studies Quarterly*, No. 3, Spring-Summer 1985.

10. Daniel Yergin, *Shattered Peace: The Origins of the Cold War and National Security State*, Boston: Houghton Mifflin, 1987, pp. 126-137.

11. Evan M. Wilson, *Decision on Palestine: How the United States Came to Recognize Israel*, Stanford: CA: Hoover Institution Press, 1980, pp. 215-228.

۱۲- جهت اطلاع بیشتر از سیاست آمریکا در مورد فلسطین و پیدایش اسرائیل مراجعه شود به:

Truman Sanetsiger, *The Jewish Vote and the Creation of Isreal*, Stanford: Hoover Institution Press, 1979, pp. 252-273.

۱۳- رجوع شود به:

New York Times, Oct. 5, 1946.

۱۴- همان.

۱۵- جهت اطلاع بیشتر از دیدگاه صاحب‌نظران وزارت امور خارجه در این زمینه، مراجعه شود به:

Department of Foreign Relations of the United States, 1947, Vol. 5, Washington D.C.: Government Printing Office, pp. 1166-70.

۱۶- ببینید:

Moore, op.cit., pp. 243-53.

۱۷- همان.

18. Thomas J. Hamilton, "Partition of Palestine", *Foreign Policy Reports*, Feb. 15, 1948, pp. 286-295.

19. Shlomo Slonim, "Israeli Policy on Jerusalem at the United Nations", *Middle Eastern Studies*, Vol. 31, No. 4. October 1995.

۲۰- همان.

21. New York Times, Oct. 1947, p. 32.

22. Thomas J. Hamilton, "Partition of Palestine," op.cit.

23. Yechiam Weitz, "The End of the Beginning: Towards an Understanding of The Beginning of the State of Israel, *Middle Eastern Studies*, Vol. 31, No. 4, October 1995, pp. 671-690.

۲۴- همان.

۲۵- همان.

26. J.C. Campbell, "The Security Factor in United States Middle East Policy," *American-Arab Affairs*, No. 5, Summer 1983.

27. Donovan, *Conflict and Crisis*, p. 371.

28. Public Papers of the Presidents of the United States: Harry S. Truman, 1948, Washington D.C: Government Printing Office, p. 229, cited in Rubenberge, *American National Interests*, p. 37.

29. *New York Times*, May, 14, 1948.

۳۰- جهت اطلاع بیشتر مراجعه کنید به:

Turman Snetsinger, *The Jewish Vote and Israel*, pp. 94-111.

31. Walter Eytan, *The First Ten Years: A Diplomatic History of Israel*, London: Weidenfeld and Nicolson, 1978, p. 8.

32. Ibid, p. 12.

33. Ibid, p. 78.

34. Benny Morris, "The Causes and Character of the Arab Exodus from Palestine, The Israeli Defence Forces Intelligence Branch Analysis of June 1948," *Middle Eastern Studies*, January 1986.

35. Ibid.

۱۰۰

